

Lyrical aspects of women's image in the literature of the school in Qajar period

Nasrin Jabbar Khalaji Bonab^{*}, Aziz Hojjajy Kahajoogh^{}**

Arash Moshfeghi^{*}**

Abstract

One of the circles of education in Iran is school. School texts are a special type of literature called "school literature" and include folk tales based on oral literature, later written down and taught in schools. became. The main issue in this research, which was carried out by the method of library study and based on the descriptive-analytical approach, is to investigate the way of formation, development and expression of the lyrical aspects of the female image in the literature of a school in the Qajar period. The findings of the research show that the most frequent lyrical aspect of a woman's face is the praise of her physical beauty. Love is also the main lyrical theme. Repentance, mourning, boasting, flirting, joyousness, and cursing are some of the aspects that make up the lyrical image of a woman with less frequency.

Keywords: folk literature, school literature, lyrical literature, lyrical aspects, women

* PhD student, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Bonab Branch, Iran (Corresponding author), n.khalaji54@gmail.com

** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Bonab Branch, Iran, Hojjajy5563@gmail.com

*** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Bonab Branch, Iran, Moshfeghi.arash@gmail.com

Date received: 2019/12/15, Date of acceptance: 2020/10/24



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات مکتب خانهای در دوره قاجار^۱

نسرین جبار خلیجی بناب*

عزیز حجاجی کهجوق**، آرش مشفق***

چکیده

یکی از حلقه‌های آموزش در ایران مکتب خانه است. متون مکتب خانه ای، خود، گونه ای خاص از ادبیات است که «ادبیات مکتب خانه» نامیده می شود و شامل قصه های عامیانه ای است که بر مبنای ادبیات شفاهی بوده، بعدها به صورت مکتوب در آمده و در مکتب خانه ها آموزش داده می شد. مسئله اصلی در این پژوهش که به روش مطالعه کتابخانه ای و بر اساس رویکرد توصیفی - تحلیلی صورت گرفته، بررسی نحوه شکل گیری، تکوین و بیان جنبه های غنایی سیمای زن در ادبیات مکتب خانه ای در دوره قاجار می باشد. یافته های پژوهش نشان می دهد که پر بسامدترین جنبه غنایی سیمای زن ستایش زیبایی های جسمانی اوست. عشق نیز اصلی ترین درون مایه غنایی می باشد. توبه، مرثیه سرایی، تفاخر، عشوه گری، شادخواری و نفرین از جنبه هایی هستند که با بسامد کم تر، سیمای غنایی زن را تشکیل می دهند.

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بناب، ایران (نویسنده مسئول)،
n.khalaji54@gmail.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بناب، ایران،
Hojjajy5563@gmail.com

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بناب، ایران،
Moshfeghi.arash@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: ادبیات عامیانه، ادبیات مکتب‌خانه‌ای، ادبیات غنایی، جنبه‌های غنایی، زن

۱. مقدمه

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی در کتاب «جان عاریت»، مجموعه دانستنی‌ها، آداب، رسوم، معتقدات، خرافات، احساسات، عواطف و آن چه زندگی مادی و معنوی و ویژگی‌های ذوقی و روحی توده مردم را در بر می‌گیرد و عامه از پیش از تولد تا پس از مرگ با آن سر و کار دارند را، فولکلور یا «فرهنگ مردم» دانسته است» (انجوی، ۱۳۸۱: ۲۴۳).

می‌توان گفت، پربارترین بخش فرهنگ مردم را ادبیات عامه یا همان ادبیات شفاهی تشکیل می‌دهد. قصه‌های عامیانه سنگ بنای ادبیات مکتب‌خانه‌ای به شمار می‌آیند. ادبیات مکتب‌خانه‌ای شامل متون درسی و داستانی چاپ سنگی مکتب‌خانه‌ها در عصر قاجار است که در دو گروه نظم و نثر تقسیم بندی شده‌اند و هر گروه شامل مجموعه‌ای با محتوای تعلیمی، دینی، طنز، اخلاقی و سرگرمی می‌باشد. مطالعه این دسته از آثار به خوبی ما را با ویژگی‌های افسانه‌ها و قصه‌های عامه آشنا می‌کند. این متون هم‌چنین بخش اعظمی از آثار ادبی عصر قاجار را تشکیل می‌دهند.

مکتب‌خانه یکی از ابتدایی‌ترین اشکال آموزش در دوره قاجار و پس از آن تا سال‌های متأخر به حساب می‌آمد و آموزش در سطوح پایین را برعهده داشت. از دیگر وظایف آموزشی مکتب‌خانه، آموزش قرائت قرآن به طور عام و در مراحل پیشرفته، کتاب‌های دیگر بود (قنبری، ۱۳۸۶: ۱۲۰).

پرداختن به موضوع مهمی چون «زن» از دیرباز مورد توجه بسیاری از نویسندگان و محققان بوده است. هر کدام از آن‌ها تلاش کرده‌اند، سیمای متفاوت زن را از جنبه‌های مختلف مورد نقد و بررسی قرار دهند. با نگاهی گذرا در متون مکتب‌خانه‌ای می‌توان از سه دیدگاه سیمای زن را ملاحظه کرد:

دسته اول که سیمای حماسی دارند،

زنانی هستند که همگام با مردان برای دفاع از حریم ایل و دیار خود دست از جان شسته و جان فدای ملت و کشور خود می‌سازند. آن‌ها سوارکارانی ماهر، زنانی دلیر و بی‌باکند و در تیراندازی چابک و ... در کل منزلتی ارجمند و ستایش‌آمیز دارند و به

هیچ وجه بازیچه دست قدرتمندان یا ابزاری برای خدعه و نیرنگ نیستند (برزگر خالقی و نیساری تبریزی، ۱۳۹۰: ۳۵).

دسته دوم مختص زنانی است که جنبه تحقیر و توهین به آنان بیش از جنبه تکریمشان نمودار است. این دسته در ادبیات منظوم تعلیمی بیش تر دیده می‌شوند و دسته سوم، زنانی دلربا هستند که شاعر را به شعر و غزلسرایی وا می‌دارند، این دسته از زنان، ادبیات غنایی ما را تشکیل می‌دهند. هدف اصلی ما در این مقاله نیز پرداختن به این بخش از سیمای وجودی زن، یعنی سیمای غنایی او می‌باشد.

ادب غنایی، زبان احساسات و عواطف نازک و باریک آدمی است. احساساتی که از محوری‌ترین و نافذترین جنبه‌های تجربه بشری هستند. متون غنایی جزو عاطفی‌ترین متون ادبی می‌باشند، که در آنها اجازه ظهور و بروز به «من» (ego) داده شده است. در این آثار سیمای انسانی به تماشا گذاشته می‌شود که عاطفی، هیجانی، عشق طلب، مبارزه‌جو، آزادی طلب، آزاده خو و انسان‌گراست. گاهی غمگینانه از روزگار و بازی‌هایش حکایت می‌کند، از تنهایی و بی‌کسی، بی‌فرزندی، هجران و فراق یار، بی‌مهری و جفای معشوق، از حسرت‌های به دل مانده و عشق‌های ناکام، از ناملایمات زندگی، دردها، رنج‌ها و گاهی از شادی‌ها، بزم‌های عاشقانه، مجالس میگساری، امیدها، آرزوها، وصال یار و ... سخن می‌راند.

در قصه‌های مکتب خانه‌ای، اشعاری که در وصف زن و ستایش زیبایی‌های او و احساسات عاشقانه او سروده شده است، بسیار چشم نواز است. من حیث المجموع، مبانی غنایی چه در بعد درون‌مایه، چه در جنبه صورت و اشکال شعر و چه در سویه زبان، یعنی کلمات و عبارات که ابزارهای تصویرگری برای انتقال درونیات و احساسات و انقلابات روحانی اشخاص هستند، در ادبیات مکتب‌خانه‌ای قابل رهجویی است.

این که زیبایی و حسن جمال زن چگونه باعث ایجاد عشق و دل بستگی شده است؟ آیا زیبایی زن فقط مربوط به زیبایی صورت و جمال او می‌شده است، یا زیبایی سیرت و باطن نیز مدنظر بوده است؟ اصولاً آغاز حادثه عشقی چگونه بوده است؟ آیا از راه دیدن بوده است، در مکانی مثل مکتب خانه، شکارگاه، خانواده و ...، آیا دیدن در خواب بوده است؟ یا از راه شنیدن صدای معشوق و یا دیدن تصویر معشوق؟ در اظهار عشق مردان پیشقدم بوده اند، یا زنان نیز احساسات عاشقانه خویش را ابراز نموده اند؟ این احساسات

چه بوده و چگونه بیان شده اند؟ آیا به غیر از مقوله جذاب و پیرکشش عشق جنبه های غنایی دیگری نیز می توان یافت که احساسات و علایق زنان را برانگیخته باشد؟ و به طور کلی، آیا توانسته است من واقعی خویش را بروز دهد یا نه؟ قصه های مکتب خانه ای تا چه حد توانسته است، ذهن پرسش گر خوانندگان و متریبان را به خود مشغول داشته و علاوه بر جنبه آموزشی و تعلیمی باعث سرگرمی و التذاذ روحی و روانی آن ها شود؟ و ... پیشینه تحقیقات انجام شده، ما را به این نکته رهنمون می سازد، که اگرچه مقالات بسیاری در مورد ادبیات عامیانه و ادبیات غنایی و جایگاه زن نوشته شده است؛ اما اکثریت قریب به اتفاق این پژوهش ها کلی بوده و وارد جزئیات نشده اند. مقاله حاضر کوششی است در جهت پرداختن به جزئیات، یعنی شناسایی نحوه شکل گیری، تکوین و بیان جنبه های غنایی سیمای زن در ادبیات مکتب خانه ای در عصر قاجار، متونی که سالیان سال به کودکان این مرز و بوم فرهنگ و دانش آموخته و گنجینه ذهن و زبان و زندگی آنان را پربار کرده است و پاسخ دادن به پرسش های زیر :

۱- جنبه های غنایی سیمای زن در ادبیات مکتب خانه ای در عصر قاجار کدامند؟

۲- نحوه شکل گیری و تکوین و بیان آن ها چگونه است؟

۳- پربسامدترین جنبه های غنایی در ادبیات مکتب خانه ای کدامند؟

۴- درون مایه اصلی منظومه های عاشقانه مکتب خانه ای کدام است؟

برای نیل به هدف اصلی مقاله و پاسخ دادن به سؤالات فوق، ۲۷ قصه عامیانه مکتب خانه ای (۸ منظوم و ۱۹ مثنوی)، که بیش تر، مضمون غنایی دارند، از کتاب «ادبیات مکتب خانه ای ایران» نوشته «دکتر حسن ذوالفقاری و دکتر محبوبه حیدری» به عنوان جامعه آماری انتخاب شده و مورد مطالعه قرار گرفته است.

قصه های عامیانه منظوم مکتب خانه ای بررسی شده عبارتند از :

توبه نصح - حیدریگ و سمنبر - خاله سوسکه - خاله قورباغه - شیخ صنعان و دختر ترسا - عاق والدین - عروسی تاجماه - عروسی رفتن فاطمه زهرا (س)

قصه های عامیانه مثنوی مکتب خانه ای بررسی شده عبارتند از :

بهرام و گل اندام - جبرئیل جولا - جواهرالعقول - چهار درویش - طوطی نامه - حسین کرد شبستری - خاورنامه - خاور و باختر - خسرو دیوزاد - دله و مختار -

سبزی‌ری و زردپری - سلیم جواهری - شاهزاده شیرویه - شاهزاده هرمز - عباس دوس -
قهرمان قاتل - ملک جمشید و طلسم آصف و حمام بلور - نجمای شیرازی - نوش آفرین
نامه

۲. پیشینه تحقیق

پیش‌تر، نصر (۱۳۸۲) در مقاله «تحلیلی بر جایگاه و موقعیت زن در منظومه های غنایی، تعلیمی و عرفانی» به بررسی جایگاه زن در منظومه های شاخص ادبی غنایی، تعلیمی و عرفانی در زبان فارسی از قرن چهارم تا اواسط قرن هفتم پرداخته است. پیروز (۱۳۸۱) در مقاله «ادبیات غنایی و جلوه های آن در ایران پیش از اسلام» به معنی و مفهوم و جلوه های ادبیات غنایی اشاره کرده است. بیات (۱۳۸۹) در مقاله «محوریت قهرمانان در قصه های عامیانه» چهل داستان عامیانه عاشقانه، با محوریت عشق و ازدواج را بررسی کرده است. قنبری (۱۳۸۶) در مقاله «نگاهی به مکتب خانه در ایران» به مکتب خانه ها به عنوان اولین مراکز آموزش و تعلیم کودکان و شیوه و منابع آموزشی اشاره کرده است. خراسانی و حیدری (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل فراوانی انواع ادبی در ادبیات مکتب خانه ای ایران» به طبقه بندی آثار مطرح مکتب خانه ای ایران از نظر محتوا و مضمون و تعیین نوع ادبی آن ها پرداخته اند. اگرچه در این مقالات به جایگاه زن در ادبیات غنایی که زبان احساسات و عواطف بشری است و ادبیات مکتب خانه، از آن جهت که انعکاس دهنده باورها، سنن و اعتقادات مردم در جوامع انسانی است، اشاره شده است؛ اما به موضوع مهم و اساسی این مقاله، که همان پرداختن به چگونگی تکوین و شکل گیری و بیان جنبه های غنایی سیمای زن در قصه های عامیانه مکتب خانه ای، به طور اخص است، پرداخته نشده است. هم چنین به نظر می رسد، آن چه که فارق بین مقالات نگاشته شده مشابه قبلی با مقاله حاضر است، همانا، تجزیه و تحلیل عناصر سازنده قصه ها در مبحث عشق می باشد و لاغیر. پس با عنایت به این موارد مشخص می شود که تاکنون تحقیق مستقلی در باره جنبه های غنایی سیمای زن در آثار مکتب خانه ای انجام نشده است؛ لذا ضرورت چنین پژوهشی احساس می شود و تحقیق حاضر، حکم نخستین را در این زمینه دارد.

۳. بیان جنبه‌های غنایی

۱.۳ مدح و ستایش زیبایی در ادبیات مکتب خانه ای

مدح و ستایش از نخستین و گسترده‌ترین موضوعات شعر فارسی در عرصه ادبیات غنایی است. قصد اصلی از مدح، بیان فضایل و ویژگی‌های ممدوح است. در بیش‌تر متون کهن کم‌تر زنی را می‌توان یافت که زیبایی او مورد ستایش و تحسین قرار نگرفته باشد.

روح زیبایی پسند مردمان باستان با باورهای مذهبی که خود ستایش گر زیبایی بوده‌اند، تقویت می‌شده و آن‌ها را به سوی انتخاب همسر، معشوق و کنیز زیبا می‌کشانده است؛ تا جایی که مردان هخامنشی به زیبایی زن خود مغرور بوده و به آن می‌بالیده‌اند (حجازی، ۱۳۷۰: ۸۹).

نمی‌توان در حوزه ادبیات، شاعری را یافت که از ظرافت‌ها و زیبایی‌های زنانه الهامی نگرفته باشد. البته باید توجه داشت که «در شعر دنیوی فارسی، همواره زیبایی‌های جسمانی معشوق مطرح بوده است» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۲).

زیبایی عبارت است از نظم و هماهنگی‌ای که در شیئی وجود داشته، عقل و تخیل و تمایلات عالی انسانی را تحریک می‌کند و لذت و انبساط پدید می‌آورد. در زمینه احساس ناشی از درک زیبایی «هلموت ریتز» محقق برجسته آلمانی بیان جالبی دارد که ذکر آن در این جا خالی از لطف نیست:

رویارویی با زیبایی و درک آن یکباره چنان گرما و حدتی به این ادراک می‌بخشد که آن را از مرحله احساس شادی متداول بسیار فراتر می‌برد. بعضی از انسان‌ها با مشاهده اوج زیبایی بشری، نه تنها گویی در معرض اصابت صاعقه قرار گرفته‌اند؛ بلکه این مواجهه برای آن‌ها رویارویی با ماورای جهان پدیده‌هاست که نفس آن‌ها را بند آورده و به ستایش و می‌دارد (ریتز، ۱۳۷۹: ۲).

در آثار مکتب‌خانه‌ای نیز، به زیبایی اغراق‌آمیز و مسحورکننده زنان و حتی مردان اشاره شده است، واژه‌هایی چون:

سمن سیما، گل عذار، فرخ رخ، نیکو لقا، سروقد، سیم ساق، مشک فام، قرص آفتاب، ماه تابان، حور جمال، قرص قمر، آفتاب طلعت، ماه جبین، ماه شب چهارده، خورشید

جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات ... (نسرین جبار خلجی بناب و دیگران) ۹۳

درخشان، ماه رو، حوروش، حور جمال، پری‌زاد، نازنین صنم، فرشته رخسار، سروبالا، بدیع جمال، فرشته مثال و ... مؤید این ادعاست.

در داستان «حیدریگ»، سمنبر همان معشوقه خوش قد و قامتی است که چهره‌اش در سپیدی چون گل یاسمن بوده و با ناز و ملاحظت دل از کف حیدریگ عاشق می‌رباید:

سمن سیمای به خاک تیره افتاد برهنه سر به سان سرو آزاد

(ذوالفقاری، حیدریگ، ص ۲۶۱)

در داستان «خاله سوسکه» معشوق مظهر زیبایی بوده و به بتی فرخ رو و نیکولقا تشبیه گردیده است:

می روی اندر کجا؟ برگو به ما ای بت فرخ رخ، نیکولقا

(همان، خاله سوسکه، ص ۲۹۴)

در داستان «عروسی تاجماه»، تاجماه قورباغه زیبایی است که در آگیری زندگی می‌کند و روزی با یک نگاه عاشق پهلوان قوسی می‌شود. او نیز مَثَلِ اعلاّی زیبایی (خوش‌اندام، سپید ساق و سیاه زلف) و دلبری است:

سرو قد، سیم‌ساق، مشک فام که ز حسن دلبری، بودی تمام

(همان، عروسی تاجماه، ص ۴۹۶)

در بسیاری از این قصه‌های عامیانه، معشوقکان آن قدر زیبایند که به ماه و خورشید تشبیه شده‌اند:

خاله قورباغه یکی در جوی شاه بد نشسته بر سریرش، همچو ماه

(همان، خاله قورباغه، ص ۳۰۶)

در برخی از این داستان‌ها توصیف‌های اغراق گونه جلب توجه می‌کند، مثلاً در «جبرئیل جولا» که داستان بافنده‌ای است که صندوق پرنده‌ای به دست می‌آورد و دختر پادشاه عمان را فریب می‌دهد. دختر آن قدر زیبا و دلفریب است که به ماه شب چهارده تشبیه شده؛ به طوری که قصر با نور جمال او روشن گردیده است:

- دختری چون ماه شب چهارده قصر را به نور جمال خود روشن و پر نور گردانیده. (همان، جبرئیل جولا، ص ۸۴۵)
- در «قهرمان قاتل»، بهمن شاه دختری دارد که صورتش چون ماه زیباست و از پرتو رویش درودیوار روشن می‌شود :
- بهمن شاه دختری داشت، نامش قمررخ. آن چنان صاحب جمال بود که از پرتو رویش در و دیوار روشن می‌شد. (همان، قهرمان قاتل، ص ۱۸۸۹)
- در حکایت شیرین «عباس دوس» دختر عباس دوس، اگرچه با لباسی کهنه گدایی می‌کند؛ ولی در عین حال بسیار زیباست و فریبنده، چون ماه شب چهارده :
- ناگاه دختری در آمد، چون ماه شب چهارده، در نهایت خوبی و ملاحظت و غایت حسن و صباحت. (همان، عباس دوس، ص ۱۸۴۱)
- در «خسرو دیوزاد»، شاهزاده خانم به یک خرمن گل تشبیه شده که بر روی تختی نشسته و همه جا را منور ساخته است. خرمن گل مبالغه‌آمیز بوده و داستان را برای کودکان مکتب‌خانه‌ای جذاب تر کرده است :
- به طرف قصر روان شد. نگاه کرد. عجب نازنینی دید، چون ماه تابان و خورشید درخشان، مانند خرمن گل بالای تخت نشسته، از حسن جمالش باغ منور گردید. (همان، خسرو دیوزاد، ص ۱۳۹۷)
- در «طوطی نامه»، پیرزنی که نقش واسطه را بازی می‌کند، آدرس دختری را به شاهزاده می‌دهد که چون قرص آفتاب زیباست :
- پیرزال گفت: «دختری که تو می‌خواهی، من سراغ دارم. در محله ما دختری هست، مانند قرص آفتاب». شاهزاده سربالا نمود، دختری دید، چون ماه تابان. (همان، طوطی نامه، ص ۱۰۰۹)
- نکته جالب توجه در این گونه قصه‌ها این است که زیبایی سایر شخصیت‌های داستانی نیز ستوده شده است؛ به طور مثال در «ملک جمشید»، چهار کنیز آفتاب طلعت ماه جبین مجلس بزم را زینت داده‌اند، معشوقان زیارویی که پیشانی‌شان مانند ماه درخشان و تابان می‌باشد :

جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات ... (نسرین جبار خلجی بناب و دیگران) ۹۵

- رستم خان حکم کرد، دوباره مجلس را زینت داده، بزم آراستند و چهار کنیز آفتاب طلعت ماه جبین، هر کدام سازی در دست از در داخل شده، در کنار بزم قرار گرفتند. (همان، ملک جمشید، ص ۲۰۲۸)

در برخی از این قصه‌ها، معشوق از لحاظ زیبایی؛ حتی با حوریان بهشتی نیز برابری می‌کند. مثلاً در «خاورنامه»، حورجمالی دختر ستوده شده است :

- جاسوسی خبر از برای پادشاه آورد که در میان این قافله دختر حور جمالی می‌باشد. از قد و قامت و رعنائی مثل و مانند ندارد. (همان، خاورنامه، ص ۱۲۱۰)

در «خاور و باختر»، ملک اختر پادشاه چین که تمام زمین را زیر نگین دارد، بالاخره صاحب پسری به نام باختر می‌گردد. باختر با شنیدن صدایی و دیدن، عاشق دختری زیبا و خوش اندام چون حوری می‌شود :

- پسر دید، صدای حرفی پشت در است. نظر افکند. چشم او بر دختری افتاد. دختری سروبالا، بدیع جمال، فرشته مثال. (همان، خاور و باختر، ص ۱۳۴۵)

در قصه عامیانه «سلیم جواهری»، سلیم تاجرزاده‌ای است که پس از مرگ پدر همه ثروت او را با عیاشی بر باد داده و بعد از اتفاقات گوناگونی که بر سرش آمده، وارد شهر پریان شده و با دختر زیبایی هم صحبت می‌شود :

- گفتم، ای حورلقا، مرا کجا دیدی و چون دانستی که من سلیم هستم و چه بر سرم آمده؟ (همان، سلیم جواهری، ص ۱۶۴۸)

در «شاهزاده شیرویه»، شیرویه عاشق سیمین عذار، دختر منظرشاه می‌شود که در زیبایی مثل و مانند ندارد :

- چشم شاهزاده بر جمال ریحانه افتاد. طرفه پری زادی دید که از کرشمه جمالش عروس خاور در جلوه گری است. (همان، شاهزاده شیرویه، ص ۱۷۲۵)

۲.۳ عشق در ادبیات مکتب خانه ای

ادبیات مکتب خانه ای شامل منظومه های عاشقانه زیبایی است که از بن مایه های مهم آن می توان عشق را نام برد. در اصطلاح ادبی «بن مایه» یا موتیو (motive/motif) عبارت است

از یک مفهوم، یک تصویر، یک رویداد یا یک کهن الگو که در داستان مرتباً تکرار می‌شود و به غنای زیبایی شناختی اثر می‌افزاید» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۲۸۱).

عشق، خمیرمایه حیات و انگیزه حرکت هاست. روح آدمی تشنه عشق و محبت است.

گویند که آن مأخوذ از عشقه است و آن نباتی است که آن را لبلاب گویند، چون بر درختی پیچد، آن را خشک کند. همین حالت عشق است؛ بر هر دلی که طاری شود، صاحبش را خشک و زرد کند (حسینی کازرونی، ۱۳۷۴: ۷).

در «فرهنگ نامه ادبی فارسی»، «عشق به معنای شور و شوریدگی، شوق و اشتیاق، آتش درون، شهوت، رنج و درد، عاطفه و خشم و خروش تعریف شده است» (انوشه، ۱۳۸۱: ۹۷۸/ذیل عشق).

داستان حب و دلدادگی، داستان زندگی بشر است و تاریخ بشر سراسر بیان همین دوستی هاست. در منظومه های غنایی مکتب خانه‌ای نیز رد پای عشق و وداد را می‌توان به فراوانی دید. مسئله مهم نحوه شکل‌گیری و آغاز حادثه عشقی است که در تمام آن‌ها به صورت یکسان نمی‌باشد. به عنوان نمونه :

در داستان «حیدریگ و سمندر»، «حیدریگ» که از سرداران صفویه است، به قصد شکار بر سر کوهی می‌رود و خیمه‌ای می‌بیند که دختری زیبا به نام سمندر در آن است و عاشق وی می‌شود :

چو شد نزدیک آن خیمه، نظر کرد	قیامت ناگهان، بر وی اثر کرد
در آن خیمه بدیدی، نازنینی	به رعنائی چه گویم؟ حور عینی
چنانش تیر عشقش خورد، بر دل	تپیدش دل، چو مرغ نیم بسمل

(همان، حیدریگ، ص ۲۳۷)

انگیزه ظهور چنین دلبستگی‌هایی، حسن و زیبایی معشوق است و عشق حاصل از نوع مجازی است؛ چرا که موضوع عشق ورزی همانا صفات ظاهری و کمالات مشهود و محسوس محبوب است.

بعد از حوادثی چند سمندر خوابی می‌بیند که سبب ساز تحولی شگرف و زایش عشقی آتشین میان او و حیدریگ می‌گردد؛ به طوری که عقل و هوشش را از او می‌رباید :

سمندر، دخت قاضی، دیده در خواب ز عشق آن صنم گردیده، بی تاب

از آن وقتی که او را خواب دیده دل و عقل و خرد از وی رمیده
شده عاشق بر آن مهوش بدین سان به کشمیر آمده از ملک ایران
(همان: صص ۳۴۸-۳۴۹).

گاهی عشق، آن قدر عظیم و والا می‌نماید که از عشق جسمانی به عشق روحانی تصعید می‌گردد، به عنوان نمونه در داستان «شیخ صنعان و دختر ترسا»:

شیخ صنعان که پیر صاحب کمال است، حدود پنجاه بار حج کرده و در کشف اسرار معنوی به مقام کرامت رسیده است، در خواب می‌بیند که مقیم روم شده و بر یک بت سجده می‌کند. به روم سفر می‌کند. «در بهشت حسن و از برج جمال» آفتابی بی‌زوال می‌بیند. دختر نقاب از چهره بر می‌گیرد و بندبند وجود شیخ را آتش می‌زند:

دختر ترسا چو برقع برگرفت	بندبند شیخ آتش درگرفت
گرچه شیخ آن جا نظر در پیش کرد	عشق آن بت روی، کار خویش کرد
شد به کل از دست و، از پای اوفتاد	جای آتش بود و، بر جای اوفتاد
عشق دختر کرد غارت جان او	کفر ریخت از زلف بر ایمان او

(عطارنیشابوری، ۱۳۷۵: صص ۹۴-۹۵)

عشق از تجلیات متعالی عرفان است و در این داستان از عشق نفسانی به عرفانی در نوسان است؛ چنان که گاه به عشق نفسانی گرایش دارد و گاه به عشق حقیقی و عارفانه و گاه این دو آن قدر در هم آمیخته و تلفیق می‌شوند که تمایز آن‌ها از یک دیگر مستلزم تأمل، ژرف نگری و موشکافی عمیق است.

دختر ترسا که بسیار زیبا و فریبنده است، شیخ صنعان را عاشق و گرفتار خود می‌کند. نکته درخور تأمل این است که تجربه عشق شیخ صنعان و دختر ترسا یکی نیست؛ چراکه دل دختر ترسا از عشق جانان لبریز است، برخلاف شیخ پیر که اسیر کعبه ظاهر است و با عشق به دختر ترسا، از تمام ظواهر پوشالی که به آن دلبسته بود، می‌رهد و خود واقعی را می‌یابد. از این رو دختر ترسا که در ابتدای داستان در قالب یک معشوق زمینی بر شیخ ظاهر می‌شود در مرحله بعدی، با چهره ملکوتی خود رمزی از عشق عرفانی می‌شود و به عاشق خود می‌آموزد تا چگونه پلیدی‌ها و خواهش‌های نفسانی را از ضمیر پاک کند و با تزکیه نفس، مرحله تازه‌ای را از زندگی آغاز کند.

در قصه عاشقانه «بهرام و گل اندام»، بهرام ابتدا با دیدن تصویر گل اندام عاشق او می‌شود؛ البته در این داستان جز دیدن تصویر، وصف پیر از زیبایی گل اندام نیز عشق بهرام را دوچندان می‌کند :

- عمارتی عالی را بدید که مسندهای شاهی افراشته و در برابر صفه، تختی از سنگ مرمر تراشیده و بر آن تخت یک دست رختخواب مخمل انداخته اند و نازنین صنمی، حورلقایی، خورشید طلعتی، بر تخت نشسته، در آن ساعت دل شاهزاده تپیدن گرفت و رنگ و رویش پرید. شاهزاده بهرام یک دل نه، صد دل، عاشق و گرفتار آن صورت گردید. آه از نهادش بر آمد و به زبان حال این ابیات خواند :

«دیدیم صورت تو و دادیم دل ز دست عاشق شدن خوش است، به هر صورتی که هست» (همان، بهرام و گل اندام، ص ۸۱۱)

گل اندام نیز دغدغه بهرام را در سر می‌پروراند :

چو دید از دور دختر، چشم بهرام زیاده گشت، سودای گل اندام
جوانی دید چون سرو، ایستاده دو چشم خویش بر روزن، نهاده
غریبی ساعتی بنمود دیدار بشد حیران او شاه وفادار

(همان: ص ۸۲۱)

در «بهرام و گل اندام» سنت نامه نگاری دیده می‌شود. به این صورت که «ده نامه بین عاشق و معشوق رد و بدل می‌گردد. با وجود گره و مانع، نامه بهترین وسیله برای ارتباط عشاق است و محتوای این نامه‌ها شکوه و شکایت و بیان بی‌مهری‌هاست» (صافی، ۱۳۸۶: ۳۲).

در «نوش آفرین نامه» نیز، نامه‌های عاشقانه رد و بدل می‌شود که در شعله‌ور ساختن آتش عشق و بروز احساسات، بی‌تأثیر نیست :

- دختر کاغذ را باز کرد. سراپا مطالعه نمود. از حالی به حالی گشت. عالم در نظرش تیره و تار گردید. یک دل نه، صد دل واله و شیدای شاهزاده گردید و های‌های گریه نمود و نعره زد. در آن روز تا شب به عشق سلطان ابراهیم می‌سوخت و زبانش به این ابیات مترنم بود :

کای دوست به رقعہ کرده ای یاد مرا دل شد ز خط مبارکت شاد مرا

جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات ... (نسرین جبار خلجی بناب و دیگران) ۹۹

خوشحال شدم ز خواندن نامه تو مکتوب تو ساخت از غم آزاد مرا
(همان، نوش آفرین نامه، ص ۲۲۷۵)

آغاز حادثه عشقی در داستان «سبزیری زردپری» چنین رقم می خورد که عارض شاه و وزیر هر یک با خوردن نیمی از سیب صاحب دو پسر زیاروی می شوند و برای حفظ جانشان آن‌ها را در زیر زمین پرورش می دهند :

- چون نظر پریان بر جمال شهزاده‌ها افتاد به مجرد دیدن، تیر عشق جگردوز کلیه زنخدان شهزاده‌ها جست، بر سینه پریان خورد که تا سوفار غرق شد. بی هوش شدند و چون بعد از ساعتی به هوش آمدند، این غزل را مناسب حال می گفتند :

دیده می نالد که بیند عارض زیبای تو جان ما بادا فدای نرگس شهلائی تو
همچو مرغ نیم بسمل مانده ام در دام عشق ای نگارا، نیست بر من ذره ای پروای تو
از لبانت زندگی بر من ببخشا از کرم تا ببوسم اندکی از لعل شکرخای تو
(همان، سبزیری زردپری، ص ۱۵۶۹)

در داستان «شاهزاده شیرویه»، دختر وزیر تعریف شاهزاده را از پدر می شنود و نادیده عاشق می شود و از او تقاضای عشق‌بازی دارد :

- چون شب نصف شد، برخاسته، خود را هفت قلم آراسته، شمعی در دست روانه اتاق شد. چشم دختر بر جمال شاهزاده افتاد. تیری از آن غمزه دل دوز برجست، تا پر بر سینه او جا گرفت. و چون زمانی گذشت، دختر را شور عشق زیاد شد. پیش رفت، دستی بر این جانب و دستی بر آن جانب شاهزاده، خواست بوسه ای چند از لب شاهزاده بر دارد و دست او لرزید. به روی شاهزاده در افتاد. شاهزاده بیدار شد. دختر را در کنار خود دید. دختر حورلقایی که خود را چون طاووس مست آراسته. شاهزاده پرسید از او که تو کیستی و در این جا از برای چه کار آمده‌ای؟ گفت: «دختر خجند وزیر می باشی؟ از پی کار خود برو. ما با کسی که نمک خوردیم، خیانت نمی کنیم.» دختر پيله کرد و گفت:

«یا مرا هلاکم کن، یا کام مرا بده.» (همان: صص ۱۶۷۹-۱۶۷۸)

در «شاهزاده هرمز» نیز، دختر با تعریف هایی که زنگی از جوان ماه رخسار محبوس در زندان می کند، نادیده عاشق و دلبسته اش می گردد :

- چون شب شد، خود را به زندان رسانید. در زندان را باز کرده، چون نظرش بر جمال هرمز افتاد، تیری از کمان خانه هرمز جستن کرد، بر سینه ماده زنگی نشسته، آهی کشید و بی هوش شد. بعد از ساعتی به هوش آمد و شروع به خواندن کرد: «عاشقم عاشقم، به سر زلف تاب دار قسم. قدم در پیش هرمز گذاشت. گفت: «اگر من تو را نجات بدهم، مرا به کنیزی خود قبول می کنی؟» (همان، شاهزاده هرمز، ص ۱۷۷۴)

در «ملک جمشید و طلسم آصف و حمام بلور» نیز شاهزاده زیباجمال مرصع پوش و شمشیر گوهر نگار بر کمر خوش قد و قامت با زلف عنبرفام دل دختر را می رباید؛ آن چنان که از عشق شاهزاده از خود بی اختیار می شود:

- به مجردی که چشمش بر طاق ابروی مردانه شاهزاده افتاد، یک مرتبه صد خنجر کاری از صف مژگان خونخوار شاهزاده حرکت کرد و تا پر و سرخی، بر سینه چون مرمر آن دختر جای گرفت و بی اختیار صدای ناله آه از دل بی رحمش برخاسته، رنگش زرد گردید و نزدیک شد که از پشت مرکب بر زمین افتد. هر نوع بود، خودداری کرده، بر جمال شاهزاده خیره گردید و چنان محو جمال او بود که رستم خان فهمید که دختر را جمال این جوان بی اختیار کرده. (همان، ملک جمشید، ص ۲۰۳۶)

در «نجمای شیرازی» اولین جرقه های عشق و عاشقی در محل درس و مکتب خانه زده می شود:

- روز سوم که شد، در بازار رفت. ناگاه موقع برگشتن در میان کوچه آواز خواندن بچه ای به گوش نجما رسید. از اثر صدا دیوانه شد و قدری که راه رفت محل صدا را پیدا کرد. مسجدی بود. سر خود را داخل مسجد کرد. دید که داخل مسجد نازنین لاله عذاری نشسته است. درس می خواند. دلش تپید. گفت: «سبحان الله.» یک دل نه، صد دل عاشق او شده و از هوش رفت. یک ساعت بی هوش افتاده بود. چنان تیر عشق دختر بر دل خورد که قلبش بسوخت. برخاسته، رنگ زرد و حواس پریشان به کاروان سرا برگشت. (همان، نجمای شیرازی، صص ۲۲۱۱-۲۲۱۰)

شدم مجنون بدین غم ها نشستم که با عشق تو دلبر عهد بستم
شدم مجنون به دام تو گرفتار اگر عهد تو را من هم شکستم

جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات ... (نسرین جبار خلجی بناب و دیگران) ۱۰۱

ز عشق تو بگشتم زار زایه به غیر از تو دلم را کس نمایه
(همان: ص ۲۲۲۹)

دختر پادشاه به درد عشق مبتلا گشته و خواب راحت از چشمانش ربوده شده، صبر و
طاقتی برایش نمانده، زار زار گریه می کند. به راستی که رنجواره ای که عاشق را می گذازد
با دیگر دردها قابل تطبیق نیست :

گرفتم قاصدی از ترک و تاجیک سراغ تو کنم از دور و نزدیک
دو چشمان از فراق کور گشته که قدم خم شده چون موی باریک
نمی دانم چه درد آمد به جانم که می سوزد تمام استخوانم
(همان: ص ۲۲۳۳)

در «خاور و باختر» پسر پادشاه به طور اتفاقی و هنگام شکار، دختر ماه پیکری را
ملاقات می کند و عاشق و شیفته او می گردد :

- دختر چندی در بیابان به سر برد و علف می خورد و عمر خود تلف می کرد، تا
روزی رسید به زمین خوش آب و هوایی، خرم و سبز. از شدت خستگی در میان
سبزه‌ها خوابید و پنهان گردید که کسی او را نبیند. از قضای الهی، آن روز پسر پادشاه
آن مملکت به عزم شکار به صحرا آمده بود. در میان سبزه‌ها گردش می کرد. ناگاه
اسب او رم کرد. نظر انداخت. دید آدمی خوابیده. از اسب پیاده شد. دختری،
ماه پیکری دید ملوس، ولی از عمر خود مأیوس.

گفت: «ای دختر کیستی؟ از کجایی؟ نسبت به که می رسانی؟»

دختر از خجالت و حیا سر به زیر انداخت. بعد از آن، سر بر آورد و گفت: «غریب دور
افتاده، بیچاره سر به بیابان نهاده.» گفت: «چه شود قدم بر مردمک دیده من گذاری؟ دست
عهد به تو می دهم تا رشته حیاتم به دست گریبان اجل پاره نشود، گردن از چنبر بندگی تو
باز نیچم.»

دختر گفت: «ای شاهزاده، من گدای سر راه کجا قابل خدمت باشم؟ اگر شما به کنیزی
مرا قبول کنی، سر اطاعت و بندگی پیش دارم.» پس چنان با دختر گرم صحبت شد که
شکار و صید کردن را فراموش نمود. (همان، خاور و باختر، ص ۱۳۴۹)

در «خسرو دیوزاد» هم عشق با یک نگاه آغاز می گردد :

- به طرف قصر روان شد. نگاه کرد. عجب نازنینی دید، چون ماه تابان و خورشید درخشان، مانند خرمن گل بالای تخت نشسته، از حسن جمالش باغ منور گردید. اهرمن این حالت را که دید، عاشق و گرفتار گردید. نزدیک بود که از پای درآید. به هزار رنج و محنت خودداری کرده، گفت: «ای نازنین، فدای سر و پایت شوم و شیدای قد رعنایت. خوف مکن که من یکی از غلامان جان نثار توام. خوش آمدی و صفا آوردی و قدم بر دیده من نهادی.» (همان، خسرو دیوزاد، ص ۱۳۹۷)

۳.۳ توبه در ادبیات مکتب خانه‌ای

یکی از جنبه‌های غنایی که در آثار مکتب خانه ای رد پای آن را می توان یافت، توبه و پشیمانی از انجام گناه است. توبه در واقع انقلابی درونی است در طالب و ابتدای حیات تازه ای است. «توبه ندامت از گناه است، خود را به حق متصل نمودن و اظهار عجز کردن است. تکیه دادن به ستونی است که دل را سبک می کند و به آن پر پرواز می دهد» (اشرف-زاده و حاجت‌پور، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

گاهی شخصیت‌های داستانی دچار تحولات و دگرگونی های روحی و روانی می شوند و فرجام داستان را به گونه ای توبه آمیز پیش می برند. از این داستان ها می توان به «توبه نصوص» اشاره کرد. «توبه نصوص»، منظومه مکتب خانه‌ای و قصه‌ای آموزشی، اخلاقی است، در باب توبه و مداومت بر آن. توبه نصوص توبه‌ای است، خالص و بی هیچ عیب و نقص و مساوی با ترک همه گناهان و انجام تمام واجبات و جبران تمام سیئاتی که شخص مرتکب شده است.

برای آن که توبه، صادقانه باشد و موجب تحول و دگرگونی در درون انسان گردد، لازم است با شکستگی دل و زاری همراه باشد، در این صورت است که سرچشمه رحمت و بخشایش حق نیز به جوشش می آید و شامل حال بنده تائب می گردد؛ حتی اگر بنده چندین بار توبه شکسته باشد، چون دوباره با زاری و تضرع به درگاه حق رجوع نماید، پروردگار را توبه پذیر مهربان می یابد (حیدریان، ۱۳۹۰: ۱۴۰).

در این منظومه، سیمای توبه گر مردی زن نما به نام نصوص با زیبایی هر چه تمام تر به نمایش گذاشته شده است. نصوص در زمان حضرت عیسی (ع) و در دوره حکومت ضحاک به دلاکی در حمام زنان مشغول است. همه او را زن می پندارند. وی دلاک بانوی حرم است

جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات ... (نسرین جبار خلجی بناب و دیگران) ۱۰۳

و ثروت فراوانی از این راه اندوخته است. چون وجدان او از این گناه هرروزه، ناآرام است، توبه می‌کند و با تظاهر به بیماری به حمام نمی‌رود. روزی دختر پادشاه به حمام می‌رود و او را طلب می‌کند. نصوح مجبور می‌شود، توبه‌اش را بشکند. از بخت بد همسر پادشاه، گوهر گران‌بهایش را در حمام گم می‌کند. همه را می‌گردند؛ اما آن را نمی‌یابند. چون نوبت به نصوح می‌رسد، از شرم و ترس به درگاه خدا تضرع می‌کند که آبرویش را حفظ کند. نصوح چون از صمیم قلب و با خلوص نیت توبه می‌کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و گوهر یافت می‌شود:

نصوح از هر طرف نومید گردید	به دل در توبه کردن مصلحت دید
ز خجلت روی خود بنهاد بر خاک	زبان بگشاد، با چشمان نمناک
الهی، شرمسارم از فعالم	ترحم کن، ز لطف خود، به حالم
تو هم ستاری و هم عیب‌پوشی	توانی، پرده عییم بپوشی
الها، زین ره بد توبه کردم	نجاتم ده، کز این ره باز گمردم

(ذوالفقاری، توبه نصوح، ص ۱۲۶)

۴.۳ مرثیه‌سرایی در ادبیات مکتب‌خانه ای

یکی از انواع مختلف احساسات که همواره در شعر مورد استفاده قرار گرفته، احساس غم گوینده در سوگ از دست دادن کسی است که به آن «مرثیه» می‌گویند. «مرثیه» یکی از مهم‌ترین گونه‌های نوع ادبی غنایی است. در قصه مکتب‌خانه‌ای «خاله‌سوسکه» سیمای نوحه‌سرای خاله‌سوسکه به نمایش گذاشته شده است. خاله سوسکه با آقا موشک ازدواج می‌کند. روزی خاله‌سوسکه قصد دارد، برای آقاموشه آش درست کند که در دیگ می‌افتد و جان می‌دهد. خاله‌سوسکه برایش عزاداری می‌کند. این نوع رثاء از عاطفی‌ترین و صمیمی‌ترین مرثیه‌هاست و بیش‌تر به‌نوعی تک‌گویی درونی می‌ماند که خاله‌سوسکه در تنهایی و در مرگ آقاموشه نجوا می‌کند و بسیار دلنشین می‌نماید:

که ای نسرین عذارم آقا موشک	نگار با وقارم آقا موشک
دل‌م شد از فراق‌ت پاره پاره	ز هجرت بی قرارم آقا موشک
فدای نیش دندان گرازت	بسه قریبان دم دور و درازت

خوش آن شب‌ها به دزدی رفتن تو خوش آن انجیر و کشک آوردن تو
(ذوالفقاری، خاله سوسکه، ص ۴۹۸)

۵.۳ تفاخر در ادبیات مکتب خانه ای

تفاخر احساس برتری نسبت به دیگران داشتن و به خود مباحثات و افتخار کردن است. فخرفروشی و تفرعن یکی از رفتارهای نابهنجار اجتماعی است و در اثر آزرده‌گی‌های ناشی از توقعات برآورده نشده از صاحبان ثروت و قدرت یا برتری جویی، حسادت، خودشیفتگی و انگیزه‌های دیگر، ساخته می‌شود. در داستان مکتب‌خانه‌ای «عروسی رفتن فاطمه زهرا (س)»، چهره زن فخرفروش به نمایش گذاشته می‌شود. پس از مرگ خدیجه (س)، حضرت فاطمه زهرا (س) عزادار است. خواهر عبدالعزیز با جماعتی از زنان قریش جشن عروسی بر پا می‌کنند. زنان قریش قصد دارند، برای آزار و شرمساری حضرت فاطمه زهرا (س) وی را به مجلس عروسی دعوت کنند، تا لباس‌های فاخر خود را به او بنمایانند:

چون نگرد عیش ما، خسته شود خاطرش جامه ما نازنین، جامه او پاره پار
گردن ما پرگهر، پای به خلخال و زر چند کنیز دگر خدمت ما را به کار
فاطمه چون حال ما بیند و احوال ما از زر و از مال ما زود شود، بی‌قرار

(همان، عروسی رفتن فاطمه زهرا (س)، ص ۵۱۱)

زن فخرفروش من واقعی خویش را نشان می‌دهد. احساسی که او دارد از عقده‌های درونی او خبر می‌دهد و در این آثار به چشم می‌خورد.

۶.۳ عشوه‌گری در ادبیات مکتب خانه‌ای

یکی از ویژگی‌های معشوق این است که به جلوه‌های گوناگون خود را بر عاشق عرضه می‌دارد و سعی می‌کند، دل او را بریابد. این جلوه‌گری‌ها بیانگر ناز معشوق هستند. تاجماه قورباغه زیبایی است که در داستان مکتب‌خانه‌ای «عروسی تاجماه» در مقابل خواستگاران متعدد خویش ناز می‌کند و به واسطه حسن‌جمالی که دارد؛ علاوه بر این که کم‌ترین وقعی به آن‌ها نمی‌نهد، درخواست‌هایی نامعقول نیز دارد:

خاله قورباغه به ناز و باعتاب لب گشود و کرد بر زرگر خطاب

جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات ... (نسرین جبار خلجی بناب و دیگران) ۱۰۵

گفت خواهم سینه‌ریز از کار چین نقش او باشد هزاران نگیمن
خواهم از تو یک عدد دریای نور که بود هم‌وزن حمام بلور
(همان، عروسی تاجماه، ص ۴۹۴)

«خاله قورباغه» نیز داستان قورباغه ای است که تازه شوهرش را از دست داده، سه روز عزاداری کرده و پس از آن اعلام می کند که قصد دارد ازدواج کند. خواستگاران متعدد از راه می رسند و خاله قورباغه آن قدر به خود مغرور است که همگی را رد می کند به غیر از لاک پشت و بالاخره با کلی ناز و عشوه، دست در دست داماد می گذارد :

خاله قورباغه دو صد قر پیش داد تا بدادند دست او دست داماد
این چنیش عشوه و غمزه نمود صبر و تاب از دست داماد او ربود
(همان، خاله قورباغه، ص ۳۱۱)

در داستان «خاله سوسکه» نیز عشوه و ناز فراوان است. خاله سوسکه برای دیدن خویشان خود را می آراید و از منزل خارج می شود. چون به دکان قصاب، بقال و علاف می رسد، هر یک از او خواستگاری می کنند و خاله سوسکه با ناز و ادا جواب رد به آنها می دهد. آن چه در این جا جلب توجه می کند، میزان نازی است که با کلمات «دو صد» و «صد» و «هزاران» نشان داده شده است و غلوآمیز می نماید :

با دو صد ناز آمد از خانه برون با قدی موزون و روی لاله گون
جلوه می کردی به صد عشوه گری هر طرف مانده کبک دری
(همان، خاله سوسکه، ص ۲۹۴)

با هزاران اخم و تخم و ناز و نوز آمد از آب، آن نگار دلفروز
(همان: ص ۲۹۷)

در حکایت شیرین «عباس دوس» دختر عباس دوس با بازرگان بساط عیش و نوش و مستی برپا می کند و قصد دارد با عشوه گری های خود دل تاجر جوان را به دست آورد و در این کار هم موفق می شود :

- پس از ساعتی دختر برخاسته، به رقص آمده، اصول و کهول در کار می‌کرد و ناز و غمزه و کرشمه و عشوه خویش را به او می‌نمود که زهره و مشتری به او رشک می‌بردند. (همان، عباس دوس، ص ۱۸۴۳)

در داستان مکتب‌خانه ای «شیخ صنعان و دختر ترسا»، دختر ترسا در مقابل نیاز شیخ هم چنان بر مسند ناز نشسته است :

یا دلم ده، یا بیا با من بساز در نیاز من نگر چندین مناز
از سر ناز و تکبر درگذر عاشق و پیر و غریبم در گذر
(ذوالفقاری، شیخ صنعان و دختر ترسا، ص ۴۲۸)

در داستان «سبزی زردپری» جریان برعکس است، یعنی این شاهزاده است که ناز می‌کند و سبزی از او می‌خواهد که ناز و تکبر را کنار گذاشته و به سوزوگدازهای عاشقانه او پاسخ دهد :

از سر ناز و تکبر درگذر عاشق زار و غریب را نگر
چشم مخمورت مرا بیمار کرد چاره دردم بکن تو ای پسر
(همان، سبزی زردپری، ص ۱۵۷۶)

در داستان اخلاقی، عامیانه و مکتب‌خانه‌ای « نه تو نه اون و یمنعون الماعون»، این ناز و عشوه است که وزیر را عاشق و سرمست می‌سازد :

- دگر باره زن چنان ناز و عشوه کردی که دل و جان وزیر به حیرت درآمد، باز مجدداً شراب خواست. (همان، نه تو، نه این، نه اون و یمنعون الماعون، ص ۲۳۹۷)

۷.۳ شادخواری در ادبیات مکتب‌خانه‌ای

شادی حس مثبت درونی است که از دل انسان سرچشمه می‌گیرد و مطلوب همگان است. رقص و میگساری نیز ملازم شادی بوده و موجب بسط و خوشی می‌شود. اصولاً طینت زنانه با آب شادی و طرب سرشته شده است. در قصه‌های مکتب‌خانه‌ای، زنان یا شادی را می‌آفرینند و یا به پرورش آن می‌پردازند؛ به عبارت دیگر،

جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات ... (نسرین جبار خلجی بناب و دیگران) ۱۰۷

منظومه‌های عاشقانه در ردیف منظومه‌های بزمی و در مقابل منظومه‌های رزمی قرار می‌گیرند. علت بزمی خواندن چنین منظومه‌هایی برپایی مجالس بزم، عیش و نوش و نوازندگی در آن‌هاست. بدون استثناء در مقاطعی از داستان، هر جا که وصالی رخ دهد، بزمی نهانی یا آشکار برپا می‌شود. این بزم‌ها ممکن است در آغاز داستان و برای آشنایی عشاق باشد، یا در میانه و پایان داستان که عشاق به وصال هم می‌رسند (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۹۶).

در آثار مکتب خانه ای به شادی و عوامل شادی آفرینی توجه داشته اند. برپایی مراسم عروسی در آخر قصه ها آن هم، به مدت هفت و یا چهل شبانه روز نشانگر اهمیت دادن به این موضوع بوده است.

در «قهرمان قاتل»، هوشنگ شاه رخصت داده، تمام شهر را آیین بستند و چراغان کردند و چهل روز تمام در شهر عیش می کردند. (ذوالفقاری، قهرمان قاتل، ص ۱۹۷۵)

در «شاهزاده هرمز»، همه شهر را آیین بستند. هرمز همه لشکر را مخلع کرد و هر یک دختران را عقد بستند و چهل روز به عروسی پرداختند.

در «ملک جمشید»، نعمان شاه به مناسبت جشن ازدواج فریدون و جمشید هفت شبانه روز بزم برپا می کند و همایون شاه پس از استقبالی باشکوه از فرزند، چهل شبانه روز برای او جشن عروسی می گیرد.

در منظومه های غنایی مکتب خانه ای، هر جا بزمی برپا می گردد، رقص و پایکوبی زنان دیده می شود. آن ها می رقصند تا حالات درونی خود را بیان کنند. از آن جا که رقص همراه با حرکات موزون و فعالیت بدنی است، باعث خروج انسان از سکون و ایستایی می شود و از این چشم انداز در شادی آفرینی و افزایش شور و هیجان نقش دارد :

- تهمتن گفت: «بنشین، تا معشوقه ما بیاید. تو هم گوشه اش را بگیر، تا لذتی ببریم.»
لوطی گوشه اش را گرفت. آن وقت کافر قزی آمد و رقص پاکیزه ای کرد. (همان، حسین کرد شبستری، ص ۱۰۸۳)

در «عباس دوس» نیز کنیزانی مغنیه حضور دارند که نقش آوازخوانی را بر عهده داشته و مجلس عیش و نوش و میگساری را شادتر و دل چسب تر می سازند :

- بعد از آن شراب آوردند. دختر ساقی شده، با هم خوردند. کنیزان مغنیه شروع به خوانندگی نمودند. (همان، عباس دوس، ص ۱۸۴۲)

۸.۳ نفرین در ادبیات مکتب خانه‌ای

لعن و نفرین بیانگر جنبه‌های عاطفی شخصیت‌های داستانی در موقعیت‌های مختلف است و گونه‌ای از دعا است، به معنی دعای بد یا آرزو کردن وقوع حوادث ناگوار برای یک شخص یا یک چیز. در قصه‌های مکتب‌خانه‌ای این نوع احساس دیده می‌شود. در «عاق والدین»، داستان عشق پسر پیرزن به دختر یهودی و مخالفت مادر و فتنه‌جویی معشوق یهودی و انداختن مادر در تنور آمده است. در این جا با شخصیتی روبرو هستیم که حس و حال درونی خود را آشکار می‌کند. مادر که دلش از بی‌مهری فرزندش شکسته و نالان است رو به درگاه خدا می‌آورد و با سینه‌ای سوزان و دو چشم پر زخون از خدا استمداد می‌طلبد:

سینه سوزان با دو چشم پر زخون	چون که مادر آمد از آتش برون
کرد مادر سر به سوی آسمان	کای کریم کارساز کاردان
تو عذاب این پسر را کن زیاد	تا سه روز دیگر ای نیکو نهاد
آه مادر خسته کرد او جان من	کرد عزرائیل قبض جان من

(همان، عاق والدین، ص ۴۸۲)

در «حکایت پیرزنی است که در همسایگی سلطانی خانه دارد»، نیز با پیرزنی آشنا می‌شویم که خانه‌اش توسط سلطان خراب گردیده است. پیرزن چاره‌ای جز ناله و نفرین پادشاه ندارد. به وقت سحر که وقت استجاب دعاست، رو به درگاه خدا آورده و دادخواهی می‌کند:

صبر کردی تا سحر آمد پدید	روی آوردی به درگاه مجید
آه از آن آهی که آید در سحر	زان که آه در سحر دارد اثر
روی بنهادی عجزه بر زمین	کای خدا این حال زار من بین
خانه ام را این چنین کرده خراب	داد من بستان ندارم هیچ تاب

(همان، نان و سرکه، صص ۷۶۸-۷۶۷)

۴. نتیجه گیری

نظام آموزش سنتی ایران در دوره قاجار را میتوان نظام «مکتب‌خانه‌ای» نامید، که فلسفه آموختن این نظام بیش‌تر تربیت شاگردان و آموختن شرعیات دینی و مذهبی بود. متون مکتب‌خانه‌ای شامل قصه‌هایی است که زن را از سه جنبه غنایی، حماسی و تعلیمی معرفی کرده است. مطالعه متون غنایی مکتب‌خانه‌ای نشان می‌دهد که زن سیمای غنایی داشته و اجازه ظهور احساسات و عواطف به او داده شده است. احساسات عاشقانه در منظومه‌های غنایی غوغا می‌کند. در همه این آثار زیبایی جسمانی زن در مقام معشوق مورد ستایش و تحسین قرار گرفته است. در توصیف حسن و زیبایی زن از تشبیهات و تصویرگری‌های نو و اغراق آمیز بهره گرفته شده است. اگرچه درون مایه اصلی در منظومه‌های عاشقانه مکتب‌خانه‌ای عشق است ولی نحوه شکل‌گیری، تکوین و بیان آن در قصه‌ها متفاوت می‌باشد. آغاز حادثه عشقی به شیوه‌های مختلفی چون دیدن خود معشوق هنگام شکار یا تصویر آن، شنیدن وصف معشوق، شنیدن صدا و یا دیدن در مکتب‌خانه می‌باشد. در ابراز عشق اکثراً مردان پیشگام هستند. فرجام این قصه‌ها به مراسم جشن و عروسی ختم می‌شود. برگزاری مراسم عروسی به مدت هفت و یا چهل شبانه روز، به خوبی نشان می‌دهد که در آن دوره چه قدر مردم شاد بوده‌اند و به شاد زیستن اهمیت می‌داده‌اند. توبه و پشیمانی از گناه به عنوان یکی دیگر از جنبه‌های غنایی سیمای زن در این آثار دیده می‌شود. این توبه انقلابی درونی است که با بیان احساسات ناب و خالصانه‌ای بر زبان شخصیت‌های داستان جاری می‌گردد. مرثیه‌سرایی که با تأسف و تألم عمیق روحی در مرگ عزیزان همراه است، محملی است برای بروز احساسات غم‌انگیز درونی. تفاخر و تفرعن در وجود زن نشان می‌دهد که نوعی احساس حقارت و خودکم‌بینی او را رنج می‌دهد و بنا به ضرورت با تن دادن به این خصلت ناپسند خلاء درونی خویش را پر می‌کند و این همان سیمای نکوهیده زن در قصه‌های مکتب‌خانه‌ای می‌باشد. زنان در ادبیات مکتب‌خانه‌ای به خاطر زیبایی فوق‌العاده‌ای که دارند، همواره به سلاح ناز و کرشمه مجهز بوده و با عشوه‌گری‌های خود قصد ربودن دل‌ها را دارند و در این کار موفق هم می‌شوند. زن شادی‌آفرین است. لعن و نفرین هم که به معنی دعای بد یا آرزو کردن وقوع حوادث ناگوار برای یک شخص یا چیز دیگر است، به عنوان جنبه احساسی دیگر زن نام‌برده شده است. زن گاهی مجهز به سلاح نفرین می‌شود و فرزند و یا

پادشاه را با آه سحری خود نفرین می‌کند و فریاد دادخواهی اش را به خدا می‌رساند. نتیجه نهایی این که نحوه شکل‌گیری، تکوین و بیان عشق در داستان‌های مکتب‌خانه‌ای متفاوت است. پربسامدترین جنبه غنایی زن، ستایش زیبایی‌های جسمانی اوست. عشق نیز اصلی‌ترین درون‌مایه غنایی در منظومه‌های عاشقانه می‌باشد. توبه، مرثیه‌سرایی، تفاخر، عشوه‌گری، شادخواری و نفرین نیز، از جنبه‌هایی هستند که با بسامد کم‌تر سیمای غنایی زن را در آثار مکتب‌خانه‌ای به خود اختصاص داده‌اند.

پی‌نوشت

۱. مقاله برگرفته از رساله دوره دکتری است

کتاب‌نامه

- اشرف زاده، رضا و مژگان حاجت‌پور (۱۳۸۹). «بررسی توبه در شعر عطار نیشابوری» نشریه دهخدا، شماره ۵.
- انوشه، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۱). جان عاریت، فرهنگ‌عامه، پژوهش‌های ادبی، مردم‌شناسی، به کوشش میهن‌صداقت پیشه، تهران: نشر و پژوهش فرزاد فر.
- بیات، حسین (۱۳۸۹). «محوریت قهرمانان در قصه‌های عامیانه» نقد ادبی، شماره ۱۲ و ۱۱، دوره ۳.
- برزگر خالقی، محمدرضا و رقیه نیساری تبریزی (۱۳۹۰). «سیمای زن و عشق در «ده قورقود» و «ایلپاد و ادیسه»، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال ۵، ش ۲۰.
- پیروز، غلامرضا (۱۳۸۱). «ادبیات غنایی و جلوه‌های آن در ایران پیش از اسلام»، پژوهش‌نامه علوم انسانی و اجتماعی، سال ۲، شماره ۶ و ۷.
- حجازی، بنفشه (۱۳۸۱). ضعیفه، بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر صفوی، تهران: قصیده سرا.
- حسینی کازرونی، سید احمد (۱۳۷۴). عشق در مثنوی معنوی، همراه با پژوهشی در شعر فارسی، تهران: انتشارات زوار.
- حیدریان، حسن (۱۳۹۰). «بررسی توبه در مثنوی معنوی»، فصل‌نامه علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد واحد سنج، سال ۳، شماره ۶.

جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات ... (نسرین جبار خلجی بناب و دیگران) ۱۱۱

- خراسانی، صائمه و رضا حیدری نوری (۱۳۹۷). «تحلیل فراوانی انواع ادبی در ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران»، فصل‌نامه علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۸.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۱). ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران، تهران: رشدآوران.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۲). یک صد منظومه عاشقانه فارسی، تهران: نشر چرخ.
- ریتز، هلموت (۱۳۷۹). دریای جان، ترجمه مهر آفاق بایوردی، مشهد: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱). شاهدبازی در ادبیات فارسی، تهران: انتشارات فردوس.
- صافی، امین‌الدین محمد (۱۳۸۶). بهرام و گل‌اندام، به کوشش حسن ذوالفقاری و پرویز ارسطو، تهران: نشر چشمه.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۴). منطق‌الطیر، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- قنبری، محمدرضا (۱۳۸۶). «نگاهی به مکتب‌خانه»، فرهنگ مردم ایران، سال ۴، شماره ۹.
- مقدادی، بهرام (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر، تهران: فکر روز.
- نصر، زهرا (۱۳۸۲). «تحلیلی بر جایگاه و موقعیت زن در منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی» دانش، مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره ۲، ش ۳۲ و ۳۳.